



۲۰۱۸/۰۸/۱۳

عارف عباسی

جامعه آفت زده، علیل و مریض!



معاذیری مدتی مرا از نوشتن و خواندن به دور ماند که برایم سخت درد آور و رنج دهنده بود. این که نوشتن و گفتن من کدام مشکل را آسان و کدام دردی را درمان است نمی دانم، ولی احساس نهفته ای به حیث انگیزه مرا، برحسب عادت، وا داشت که باید طلسم خموشی بشکنم و برای تسلی و آرامش خاطر چیزی بنگارم و در قید آن نباشم که ... این مضمون را به زحمت زیاد، آهسته آهسته و به حروف کتبه کتبه نوشتم تا به این هجران پایان بخشم. کم من و کرم تو ای یار مهربان!

اگر دستگاه الکترونیک مغز های متفکر فعال تسهیلات آفرین ساخته و پرداخته بشر توسط دستبرد های تخریبی عمداً و یا بگونه تصادف مصاب به وایرس (Vireos) یا طاعون انهدام یا سقوط گردد طبیعتاً تدابیر وقایوی و فهم تخریبی، فنی و علمی لازم غرض دفع و یا چاره سازی در دسترس است، و نه وابستگی حیاتی، معتادانه و محکم فعالیت های روزمره مؤسسات غول پیکر نظامی، امنیتی، اتومی، اقتصادی و اجتماعی به دستگاه های مغلق و عظیم کمپیوتری حتی در صورت توقف مؤقت عوارض بس ناگوار و خسارات جبران ناپذیر می آفریند، چه رسد به سقوط و از کار افتیدن دائمی که عواقب آن از تصور بالاتر بوده و تأثیرات آن منحصر به یک کشور نمانده عالمگیر می شود.

جوامع بشری هم در طول تاریخ معروض به خطر آفات و وباح های گوناگون بوده اند که با انکشاف علم طبابت و تحقیقات وسیع و دامنه دار و ارتقاء سطح دانش بشر در ساحة حفظ الصحة فردی و محیطی تدابیر موثر وقایوی را توأم با امکانات معالجوی در عمل ایجاد نموده که هم از آسیب پذیری یک آفت هلاک کننده و یا محدود ساختن تلفات را در صورت وقوع میسر گردانیده، ولی خطرات بکلی رفع نشده.

من تخصصی در رشته جامعه شناسی Anthropology ندارم که هر قوم ساکن افغانستان را مطابق مشخصات علمی مورد غور و مذاقه قرار دهم و طبیب هم نیستم ولی منطق عامیانه، ارزیابی، تحلیل و مطالعه دقیق و همه جانبه و ظنم نویسنده را معتقد به این اصل می گرداند که جامعه در کل، اگر از نادرستی دید کهن سالی و تشتت و پریشانی افکار نباشد، مریض است و سخت مریض است که این ناجوری تنها جسمانی نبوده بلکه عقلی، عصبی و روانی هم است

که در اثر مصاب بودن به این وایرس نا شناخته شده «گم نام» جامعه متدرجاً به سوی زوال و فناه روان است. ورنه آن چه در وطن می گذرد ممثل کردار و اعمال یک جامعه سالم، صحتمند و عاقل، خردمند و با شعور نیست. همان گفته صاحب سخن مولای معنی حافظ شیراز به یاد می آید که :

«در شهر یکی هم هوشیار نمی بینم».

امر مسلم است که هیچ محوطه اسکان بشری بدون آدم های بد و بی راه، فاسد و فاسق نیست، و طبعاً سطوح متفاوت انکشاف اقتصادی به بدی و بدکاری چهره های متفاوت و نحوه های کار متغیر می دهد. یعنی یک سارق یک مُلک غریب معمولاً یک بیچاره بی نوای بی کار عایله دار و یا یک بدکاره حرفوی گم راه فاسد و بد اخلاق جامعه است که عاید سرقت او به چند دالری نمی رسد. البته که در چنین ممالک سارقین در مواقع بلند تر با سرقت های گزاف وجود دارد که هر روز می خوانیم و می شنویم.

ولی در یک جامعه متمدن، مترقی و با حاکمیت قانون به غیر از سارقین حرفوی سارقین در موقف وکیل شورا، سناتور، وزیر، صدراعظم و رئیس جمهور و گردانندگان تشبثات بزرگ اقتصادی وجود دارد که محاسبه سرقت شان مستوفی الممالک می خواهد.

اما در همه حالات متذکره فوق هیچگاه نمی توان از موجودیت انسان های پاک متقی، مسؤول، جواب ده و پایبند قانون منکر شد.

حالا اجازه بدهید که نظر خود را در مورد مصاب شدن جامعه افغانستان به این وایرس گم نام با شما شریک سازم. در گذشته ها کسی که مبتلا به مرض سرطان می شد می گفتند دانه گم نام دارد. چون من فهم تخصصی ندارم با بررسی عوارض ناچار می گویم وایرس گم نام.

برای خود داری از درازی کلام و درد سر آفرینی به خواننده می خواهم فرضیه و عقیده خود را در پهنای عوارض این وایرس با شما شریک سازم ولی به صائب بودن نظر خود اصرار نمی ورزم و به حکمیت شما سر تعظیم فرود می آورم:

۱- تخریب عضو مهم و براننده وجود انسان یعنی مغز، که مرکز امر، نظارت، مراقبت، تحکم، تفکر، تعقل و قضاوت بوده که تأثیرات این عارضه بالای مغز در حالات ذیل به مشاهده می رسد چون فقدان توانایی تفریق نیک از بد، تمیز کردار آدمیت از جانور صفتی، ناتوانی اتخاذ تدبیر برای بهبود وضع خلاف منافع بشریت، اغوا شدن به حيله، مکر، ریا و دروغ بدون بکار بستن سنجش عقلانی، توسل جستن به خشونت و اعمال آمیخته با قهر و غضب و عصبانیت در مراودات اجتماعی.

۲- آسیب زدن جایگاه محبت، صمیمیت، لطف، مروت، سخا، کرم، ترحم و عشق یعنی قلب و تعویض آن به پرورشگاه نفرت، عقده، خصومت، کینه و بدبینی. بی تفاوتی و بیرحمی ثروتمندی که در جوار خانه مجلس صد ها گرسنه و محتاج و بینوا زیست دارند، دشمنی بر مبنای تفرقه قومی با کسانیکه تا دیروز همسایه، دوست و یا خویشاند او بوده اند. صف آرای مسلحانه علیه هم کیش و هموطن خود توسط دسایس بیگانگان و دشمنان میهن و ده ها مثال دیگر.

۳- دو عارضه فوق الذکر با خلای ایجاد شده برای جانی، فاسق و فاسد زمینه آن مساعد می گرداند که در مقام رهبریت و حاکمیت قرار گرفته عنان سرنوشت مملکت و مردم را به دست گیرند.

۴- قانون سازان و مجریان قانون همه در فساد غرق بوده قانون مفهوم و ارزش خود را باخته وسیله ای برای استثمار مستضعف توسط رورمند می گردد.

۵- این آفت تباه کن نه تنها امور دنیوی مردم را صدمه می زند بلکه عقاید دینی و دساتیر کتاب الهی را تضعیف و متزلزل گردانیده و احکام دینی و رهنمایی مردم به نیکو کاری و پرهیختن از بدکاری و زشتی زیب و زینت خطابه ها و موعظه های علمای دینی در عبادتگاه ها شده بیرون این محوطه ها دروغ، خیانت، قسم خوردن ناحق، خون ناحق ریختن، چور و چپاول، زنا و انواع تجاوزات و غصب مال ضعفا رسم روزگار شده و شکل و شمائل فرهنگی می گیرد.

اگر صدا برآمد که هله قرآن را سوخت به هزاران جمع شده بدون درک واقعیت با پرتاب سنگ و ضربات چوب و زیر اربه کردن موتر متهم بی گناه را با ریختن تیل آتش می زنند، این احساسات وحشیانه مولود دین داری و خدا پرستی نیست بلکه تبارز یک نفرت عمیق جاهلانه و گمراهی در ظلمات نادانی و بی خبری است.

اگر دو جوان بالغ به سن کبارت شرعی رسیده بر اساس ایجاب و قبول توافق همسری می کنند و از هراس موانع خرافاتی و عنعنات پوسیده قریه فرار می کنند ملای مسجد صدا بر می آورد که «سنگ سار» و فتوا صادر می کند که این دو زنا کارند، و هزارانی بی شعور و نادان در پرتاب سنگ و هلاکت این دو بی گناه سبقت می جویند.

■ کجاست احکام شرعی؟

■ کجاست قاضی و محکمه؟

■ و کجاست بازپرس قتل این دو بی گناه؟

آیا این هم اسلامیت و دین داری و خدا پرستی است؟

اگر صدا برآید که نهری که به قریه آب می رساند ویران شده باید ترمیم شود باور کن ده نفر جمع نمی شود چه رسد به پرداخت پول.

جاسوس سابقه دار، آدم کش حرفوی، قاتل پیرمرد، زن و طفل یک قوم خاص، متجاوز با ثبوت برناموس و شرف پیرمرد و مرتکب هزاران جنایت که باید ولچک و زولانه روانه زندان می شد، هنگام عودت از تبعید اختیاری پیش پایش قالین سرخ پهن گردیده شاهانه استقبال می گردد و جناب اشرف غنی باید شف لنگی خود یک بلست بلدتر بزند.

حالا تو بگو هم وطن عزیزم!

❖ که این جامعه سالم است؟

❖ و یا مریض و علیل و قابل ترحم؟

❖ و آیا مصاب به وایرس گم نام نشده؟ که خود به سوی تباهی، ویرانی، نابودی و فناه روان است..

باز هم حضرت حافظ شیراز می گوید:

«ما را کی برد خانه»

و آنانی که این ملت را به خانه مقصود ببرند یا خواب اند، یا غافل یا خود مست و دیوانه

پایان

